

تاریخ

شهدای حافظ عزت و شرف ایران

روایت مرحوم عسکراولادی از لحظات وداع

به مناسبت ۲۶ خرداد، خاطره‌ای از شهید محمد بخارایی برای شما بگویم. ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ ما ۱۲ نفر بودیم که سه نفر سه ما را از هم جدا کردند تا نوبت به محمد بخارایی رسید ایشان جدا نشد.

رئیس زندان سرهنگ محرری آمد و صحبت کرد گفتیم چاره‌ای نداریم جز اینکه به ما اجازه بدهید یا یکدیگر وداع کنیم ایشان گفتند نمی‌شود، شما دیشب وداع داشتید، گفتیم این درست است ما امشب می‌خواهیم باز وداع کنیم ایشان رفتند و اجازه گرفتند و برگشتند. اینجا نکته‌ای است که باید عرض کنم ما این چهار نفر را مثل نگین در وسط خود قرار دادیم و تعدادی نیروهای مسلح با اسلحه هم پشت سر ما ایستادند.

آن چهار نفر محکوم به اعدام دست‌ها را روی شانه‌های یکدیگر قرار دادند و مریعی درست کردند وقتی ما رسیدیم نیروهای انتظامی در چهار دور دایره‌وار آنها را محاصره کرده بودند و آنها در وسط قرار داشتند کوچک‌ترین عضو ما حمید ایکچی بود که زیر ۱۶ سال داشت و محمد بخارایی بالای ۱۸ بود.

حمید گریه می‌کرد او بسیار تحت تأثیر بخارایی بود، بخارایی صدای گریه‌ او را که شنید با صدای بلند گفت: حمید گریه! برای ما گریه! پسر من در هر ماه مبارک رمضان دعا می‌کنم خدایا برای ما شهادت را روزی بگردان (و قتل فی سبیلک تحت رایه نبیک) یادت باشه، هر جا برای ما مراسمی برپا کردند شاد باشی.

شهید امانی گفت: خیال می‌کنند که خطر این حکم را در باره ما به اجرا گذاشته‌اند و درحالی که این ساده‌ترین حکم است چون ما در لحظاتی دیگر در جوار حق هستیم و شما که مانده‌اید، اسیرید.

وظیفه اسرا به نتیجه رساندن شهادت شهداست و از این به بعد کار شما مشکل است ما برای شما در این راه سخت دعا می‌کنیم.

مرحوم حبیب‌الله عسکراولادی

صادق رخ فرد
نویسنده

عزت و شرف ایران اسلامی را هتک کند. به مناسبت فرارسیدن سالروز شهدای چهارگانه مؤتلفه اسلامی در ۲۶ خرداد سال ۱۳۴۴ نگاهی به روایت مبارزان انقلاب اسلامی از روزهای پایانی شهدا و بیدادگاه پهلوی داریم.

زمانی که قانون ننگین کابینا لاسیون مطرح شد تا عزت و احترام ایرانی را بی‌حیثیت کند و سگ امریکایی را از یک ایرانی محترم‌تر بشمارد، جوانانی در یک حرکت انقلابی و با دستور مرجع تقلید خود، عامل این حرکت را به درک واصل کردند تا به دنیا ثابت کنند نمی‌شود کسی یا جریانی

امام خامنه‌ای با اشاره به شهیدان بخارایی، امانی، صفار هرنندی و نیک‌نژاد

شباهت شهادت آنها به شهادت اصحاب امام حسین (ع) بیشتر است

کشته شدن هم گاهی سخت و گاهی سخت‌تر است. وقتی انسان تن به مرگ می‌دهد، فرق می‌کند. مثلاً شهدای عزیز که ما در دوران انقلاب و جنگ تحمیلی - در جبهه - داشتیم با شور، با حماسه، با افتخار و با حضور کسی مثل امام که در واقع بالای سر آنها بود، مرتب پیام‌ها و دلگرمی‌های امام به این رزمنده‌های عزیز ما می‌رسید و آنها را دلگرم و شاداب می‌کرد. ملت ایران هم پشت سرشان مثل کوهی ایستاده بودند. البته در همین شرایط هم آدم‌های از خود گذشته و شجاع هستند که به استقبال ایثار و مجاهدت فی سبیل‌الله می‌روند که باز هم کار هرکسی نیست.

شباهت آن شهادت به شهادت اصحاب امام حسین (ع)، بیشتر است

شهدا شجاع‌ترین و برترین انسان‌ها هستند؛ اما این شهادت با آن شهادتی که در انزوا، در عزلت، در حالت رعب، در حالت تنهایی و فشار و هجوم و سوسه‌های دشمن و انواع و اقسام موانع و روادع راه خدا اتفاق می‌افتد، پیش‌خدا می‌تعالی فرق دارد. شباهت آن شهادت به شهادت اصحاب امام حسین (ع)، بیشتر است.

به هر حال، اینها ستارگان و برجستگانی بودند که در راه خدا رفتند، راهی را انتخاب کردند و نتیجه، این شد که مشاهده می‌کنید؛ یعنی حاکمیت اسلام در دوران سیطره کفر و استکبار بر عالم، چیزی است که به افسانه شبیه است. واقعاً اگر چنین حادثه‌ای در زمان ما اتفاق افتاد - امام بزرگوار ما آمد این قضیه بزرگ و این مسأله باور نکردنی را مطرح و دنبال کرد، یک عده انسان‌های از خود گذشته هم با او همراهی و زحماتش را تحمل کردند و آن قدر ادامه دادند تا این شعله، همه‌گیر شد و ملتی مثل اقیانوسی که بر طوفان بیفتند، به طوفان افتاد و این حرکت عظیم را انجام داد - ندیده بودیم و برای ما نقل می‌کردند، حتی باورکردنش خیلی سخت بود! اما این چیز باورکردنی، به قدرت الهی و درست منطبق با سنت‌های آفرینش و همان چیزی که قرآن گفته - همان «ولینصرن الله من یشیر» - در زمان ما اتفاق افتاد.



متن پیش رو بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در سی و چهارمین سالروز شهادت طایفه داران آفتاب (۱۳۷۸/۳/۲۶) در جمع اعضای مؤتلفه اسلامی ایراد فرمودند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

برادران عزیز خیلی کار بجایی کردند که این مناسبت را (سالروز شهادت ۴ شهید مؤتلفه اسلامی (بخارایی، امانی، صفار هرنندی و نیک‌نژاد) مناسب گردهمایی و اجتماع و تجدید خاطرات و تصمیم‌های خودشان در زمینه اجتماع کاری و سیاسی و اسلامی قرار دادند. هر حرکتی که مبتنی بر چنین خاطره‌ها و حوادثی مثل شهادت این عزیزان باشد، مبارک است و برکات الهی پر آن نازل می‌شود.

حقیقتاً در دوران ظلمات، نور خدا بودند

این شهدای چهارگانه‌ای که جناب آقای عسکراولادی از این بزرگواران یاد کردند، شاید این تعبیر درباره آنان درست باشد که بگوییم «نورالله فی ظلمات الارض»! حقیقتاً در دوران ظلمات، نور خدا بودند که درخشیدند و فضا و دل‌ها را روشن کردند و راه را به خیلی‌ها نشان دادند.



شهدا
شجاع‌ترین و
برترین انسان‌ها
هستند؛ اما این
شهادت با آن
شهادتی که در
انزوا، در عزلت،
در حالت رعب،
در حالت تنهایی
و فشار و هجوم
و سوسه‌های
دشمن و انواع
و اقسام موانع
و روادع راه خدا
اتفاق می‌افتد،
پیش‌خدا
متعالی فرق
دارد. شباهت
آن شهادت
به شهادت
اصحاب امام
حسین (ع)،
بیشتر است

موضع ما برتر و حق جویانه بود

نفر دیگر صدا می‌زد؛ به این عنوان که در دفتر کارتان دارند و در نهایت آن محکوم را نگه داشته و بقیه را بازمی‌گرداند و به همین ترتیب این کار را تکرار می‌کردند. ما منظورشان را از این کار فهمیده بودیم. بنابراین آقای عراقی با رئیس دایره زندان صحبت کرد که منظورتان را از این کار می‌دانیم شما هیچ ترس و واژه‌های نداشتی باشید برادرانمان خودشان را برای اعدام آماده کرده‌اند و از آنها تقاضا کرد که همه را به اتاق قرنطینه ببرند تا بتوانیم در آخرین لحظات با هم‌دیگر بوده و با هم خداحافظی کنیم و آنها هم قبول کردند بعد از خداحافظی مأمورانی که سیاه هم بودند، به آنها دستبند زده و برای اجرای حکم به لشکر ۲ زرهی بردند و تیربارانشان کردند.

این چه نانی است که ما می‌خوریم

فردای آن روز مأموری که شاهد اجرای تیرباران بود با حالت گریه می‌گفت که این چه نانی است که ما می‌خوریم و از اینکه افرادی پاک، جوان و مقدس را تیرباران کرده بودند احساس تأسف می‌کرد. بعد از تیرباران اجساد آنها را برای دفن به مسگرآباد که مکانی دور افتاده بود بردند، وقتی مردم از قضیه مطلع شدند جمعیت خیلی زیادی به آنجا رفته بود که با ممانعت مأموران مواجه شدند. بعد از آزادی زندان به همراه دیگر رفقا در بچوجه انقلاب آنها را نیش قیر کردیم و در مسجد ماش‌الله که در این بابویه واقع است به خاک سپردیم. بعد از خداحافظی در اتاق قرنطینه حاج صادق در حضور مأموران درباره انگیزه این کار کمی صحبت کرد و اینکه انگیزه‌های ما الهی و خدایی بود و برای خدمت به اسلام و احیای احکام اسلامی و موقعیت مسلمانان اقدام به چنین کاری کرده‌ایم از کاری که کرده‌ایم نیستیم و هیچ‌گونه ترس و واژه‌های نداریم البته حاج صادق نه از طرف خودش بلکه از طرف این چند تا برادر و به نمایندگی از آنها صحبت کرد. هنگام رفتن هیچ‌گونه خشم یا تشویش و اضطرابی در قیافه این چهار نفر نبود و صلابت آرامش و اطمینان و نهایت رضایت در چهره‌های آنها خوانده می‌شد و احساس می‌کردند بار امانت و تکلیف الهی را به سلامت به سرمنزل مقصود رسانده‌اند. لحظات آخر با سکوت گذشت و نگاه‌هایی رد و بدل شد و آنچه گفتنی بود در این نگاه‌ها گفته و فهمیده شد که چه بار سنگینی از تکلیف بر دوش ما باقی است.

برگرفته از خاطرات مرحوم حاج هاشم امانی

مرحوم حاج هاشم امانی

پس از پایان بازجویی و بازپرسی پرونده را برای ۱۳ نفر تکمیل کردند و بقیه آزاد شدند. اولین دادگاه در ۱۲ یا ۱۳ اردیبهشت سال ۱۳۴۴ برگزار شد. محل دادگاه که دادگاه نظامی بود، در چهارراه حسن‌آباد حدود بیمارستان سینا قرار داشت. روز اول دادگاه ما را صدا زدند و سوار اتوبوس کردند. مسیرش هم خیلی کم بود. هر نفر را دستبند زده در اتوبوس می‌نشانند و به دادگاه می‌برند.

موضع ما برتر و حق جویانه بود

وقتی در دادگاه از من سؤال شد که چه کار کردی، جواب دادم اسلحه‌ها را تهیه کردم. یا زمانی که از حاج صادق پرسیدند این اسلحه‌ها را برای چه به محمد بخارایی دادی، ایشان با صراحت جواب داد بصره اینکه منصور را به قتل برساند یا در جای دیگر هنگامی که از علت قتل منصور سؤال شد پاسخ داد چون خائن، مفسد و سدا راه اسلام و مسلمین و واجب‌القتل بر حسب حکم کلی شارع بود و بر همه مسلمانان فرض بود که او را از جلوی راه بردارند و خود شما هم می‌بایست اقدام به کشتنش می‌کردی. موضع ما موضع برتر و حق جویانه بود، نه موضع ضعف و ندامت.

عوامل دادگاه از رفتار شهدا بسیار رنج می‌بردند

هنگامی که دادستان در ادعای خود مطالبی را در محکومیت عمل جمع ما و مظلومیت منصور با نشان دادن دستکش‌های خونین او و عکس دو فرزندش مطرح کرد و قصد تحریک عواطف را داشت، در پایان جلسه رسمی دادگاه از ما عذرخواهی کرد و اینکه تمام این کارها بر حسب اعتقادش نبود، بلکه بر حسب وظیفه بود. همه بچه‌ها در دادگاه از روحیه بالایی برخوردار بودند و در موقع تنفس عوامل دادگاه، قضاوت رئیس دادگاه هنگامی که بچه‌ها را می‌دیدند که با هم‌دیگر می‌خندند و برخوردی صمیمانه‌ای دارند بسیار رنج می‌بردند.

شب قبل از اعدام

شب قبل از اعدام هنگامی که مسئولان زندان قصد داشتند بچه‌ها را برای اجرای حکم ببرند بر حسب دیدگاهی که در نظرشان بود و اینکه تصور می‌کردند در این موقع ممکن است متهمان مقاومت بکنند و در زندان تشنجاتی پیش بیاید زندانبان کسی را که محکوم به اعدام بود همراه چند

